

مهدی برهانی

اسرارالتوحید (۲ جلد)  
محمد رضا شفیعی کدکنی  
انتشارات آگاه  
چاپ اول  
۱۰۶۴ صفحه، ۵۰۰۰ ریال

## تصحیح و تحقیقی دقیق و موشکافانه

چه مرگ حسین حلاج و امثال او آزمونی بود که به زورمداران فهماند از هر قطره خون این پاکان نهال وجود صدها حلاج دیگر سیلاب می‌شود و می‌بالد.

نمونه این اشتباه فرمانروایان را در هر دوره‌ای می‌توان دید و نشان داد. اگر علت گسترش تصوف را در کرمان همزمان با روی کار آمدن سلسله قاجاریه بررسی کنیم درمی‌یابیم قتل مشتاق سبب شد این شهر مرکز عرفا و مردم آزاده و پایمرد و ستم‌ستیز گردد (۱). مشتاق که مربی و استاد اخلاق بود به دستور فرصت‌یافته‌های متعصب که بعدها مورد نفرت و لعن مردم کرمان قرار گرفت نه تنها با شکنجه کشته شد بلکه به او اتهامهای ناروا و خلاف اخلاق هم زدند.

اما دیدیم که این مرد مبارز مرگش طلوع دیگری از جلوات عرفان بود و سیلاب خروشان زمان افول دشمنانش را با ستردن اتهامات ناروا تسریع کرد و افزون بر آن از مشتاق سمبل آزاداندیشی و پایمردی نیز ساخته شد. آیا مشتاق نمی‌توانست نزد حکام جبار توبه کند و عمری به درازی عمر بدنامان و ناپاکان بیابد؟ همین بی‌عدالتی و بیداد بود که ریشه اخلاق و عرفان را در کرمان مستحکم کرد.

باری تصوف اصیل با آنکه خود معترف به انزوا و گوشه‌گیری بود و برای خلع سلاح دشمنان خونخوار و جبار روی تسلیم و جهره همراهی نشان می‌داد در باطن آشکار است که با مقاصد بلند اجتماعی و از راه بارور ساختن اندیشه‌ها قصد براندازی کج‌راهان و گمراهان مردم‌ستیز را داشت. حال اگر زمان مناسب فرا نرسید یا دشمن روش قاطع‌تر و موثرتری یافت و نادانی مردم به مهجور ماندن آنان

و بندگان خدا.

مکتب عرفان و تصوف که این‌همه مورد توجه بزرگان و بلنداندیشگان است پروراننده چنین طرفه‌هایی است. و اگر ما مدعی هستیم که پایه‌گذار تمدن و فرهنگ جهانیم مستند گفته‌هایمان اینگونه اندیشه‌هاست که در کتابهایی چون اسرارالتوحید، دیوان حافظ، بوستان و گلستان سعدی، مثنوی مولانا و... بدون کردیده و برجای مانده است.

باید در همین جا یادآور شد که عرفان در تاریخ فکری و اجتماعی ما دو چهره متفاوت دارد. یک گونه، عرفان بالنده ریشه‌گرفته از اندیشه‌های انسان‌دوستانه است. آهنگ اینگونه عرفان، آموزش اخلاق، نیکی، پاک‌پنداری و پاک‌رفتاری و تمدن است در زمان چیرگی ظلمت‌نادانی، فرمانروایی تعصب و خشونت، خونتیزی و مردم‌ستیزی زورمندان. آن‌هم در آن روزگار این بی‌قانونی که تنها زور تعیین‌کننده روابط اجتماعی بوده است. به همین روی اینگونه عرفان ناگزیر سخن خود را در قالب باورهای عامه و پیچیده و در لفافه راز و رمز و ابهام و ابهام بیان کرده است.

گونه دیگر تصوف رسمی منحرفی است که خود همراه بدآموزیها، مروج جهل و خشونت و خرافه بوده است. به عبارت دیگر پدیده‌های حرامزاده بود که قدرتهای حاکم برای بی‌ارزش جلوه دادن مشایخ و اقطاب بزرگ و راه و رسم انسان‌دوستانه آنان به ایجاد و گسترش و نفوذش دامن زدند. زیرا با اشرافی که بزرگان متصوفه به معارف دینی و شریع و شرایط زمان داشتند اندیشه‌های خود را با مقررات دینی منطبق و موجه می‌ساختند و با اقبال مردم بدانها خشونت و آدم‌کشی هم چاره ریشه‌کن کردنشان نبود

"خدایت آزاد آفرید، آزاد باش"

ابوسعید ابوالخیر

جمله بالا فرازی است از گفته‌های منسوب به شیخ ابوسعید ابوالخیر میهنی که محمد بن منور از نوادگانش، در کتابی بنام: "اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید" در سده ششم، ه.ق همراه دیگر مقالات و مقامات نیای خود آورده است. تنها تأمل در همین یک نکته می‌تواند ارزش اندیشه مردی را که حدود یک‌هزار سال پیش چشم از جهان فرو بسته است نشان دهد.

سخنی که نزد فلاسفه پایه و زیربنای آزادیهای طبیعی یا فطری یا الهی قرار گرفته همین گفتار است. چون انسان آزاد پای به جهان می‌نهد به همین روی باید آزاد زبید، دولت، نهادهای وابسته بدان، افراد و خلاصه کل جامعه مکلف است این آزادی را بشناسد، برای تأمین آن بکوشد و بدان احترام بگذارد. به هر روی این آزادی هم بی‌انتها نیست و ناگزیر در جایی به مرز ایستایی می‌رسد. این مرز حریم آزادی دیگران است، که در رفتار و گفتار شیخ میهنه جلومای آشکار دارد.

هر حکومتی که بنا به اراده اکثریت قدرت را به دست می‌گیرد مکلف است این حقوق را برای همه حتی اقلیت مخالف خود هم بشناسد تا حکومتی مشروع باشد و مشمول تأیید فلاسفه و علمای علم‌الاجتماع، و هر حکومتی که - ولو با آزاده - اکثریت را بر سرکار آید و اقلیت را از آزادیهای فطری و طبیعی یا الهی محروم کند نامشروع است و ضد اجتماعی و بنا به نظریه الهیون که منشاء حقوق افراد را خداوند می‌دانند ضد الهی و دشمن خداوند

انجامید، مطلب دیگری است. به عکس آنچه پارهای می‌پندارند تصوف مروج تنبلی و بی‌کاری و از دنیا بریدن نبوده و باز بر خلاف گفته سعدی عارف واقعی در بند بیرون کشیدن گلیم خود از آب هم نمی‌مانده است بلکه با آزاداندیشی و از جان گذشتگی از ورای منظر و مرآی اندیشه‌های تعصب‌آمیز قومی و قبیله‌ای و خرافی بی‌گمان آگاهی افراد را شرط ساختن مدینه فاضله می‌دانسته و این میزان فهم گویا پدید آمدنش در همه افراد دشوار بوده است.

در شرح حال یوسعید می‌خوانیم آنجا که به نیشابور می‌رود و یکصد و بیست درویش به گرد او جمع می‌شوند مفتیان متوحش شده و به پادشاه غزنوی می‌نویسند: "اینجا مردی آمده است از مینهنه و دعوی صوفی می‌کند... خلق به یکباره روی به وی نهاده‌اند... اگر تدارک این نفرمائید زود خواهد بود که فتنعای عام ظاهر شود." (۲)

بدیهی است اگر مریدان او پیش از یکصد و بیست نفر بودند نمی‌توان پیش‌بینی کرد سرانجام چه می‌شد. شیخ ابوسعید که مردی آگاه و بی‌تعصب بود با سیاست و قدرت و نفوذ معنوی و دریافت نقاط ضعف دشمن آتش خشم آنان را فروتشانند و جان خود و پیروانش را از مرگ حتمی نجات داد. بدین گونه که برای یکی از این دشمنان که می‌دانست شکمبار است لوزینه و خوردنی مرغوب فرستاد و پشت سر دیگری که او را به جاه‌طلبی می‌شناخت به نماز ایستاد و دشمن را به دوست مبدل کرد.

آنچه گفتیم اشارات کوتاهی بود به آئین تصوف که ابوسعید را باید از بنیان‌گذاران آن دانست.

اما درباره ارزش کتاب اسرارالتوحید چه از جهت ادبی و چه از جهت احتسوی مطالب والای انسان‌دوستانه نمی‌توان سخنی بیش از آنچه استاد شفیع کدکنی گفته است بیان کرد (خوانندگان را سفارش می‌کنم برای دریافت ارزش این اثر بزرگ حتماً مقدمه مصحح را با دقت مطالعه کنند). اگر تاکنون ارزش این کتاب ناشناخته مانده و از آن غفلت شده است جا دارد با جنبش همه‌جانبه فرهنگی که مطبوعات نقش اول را به عهده دارند بین همه طبقات کتابخوان جا باز کند. داستانهای جذاب و پرمحتوا و کوتاه کتاب آن جاذبه و کشش را دارد که همگان بدان روی آورند و البته آنچه آمیخته با غلو و خرافه است به آسانی قابل اغماض نیست و تعلیقات این کتاب تا حد امکان بدانها پرداخته است.

اما کار مصحح هرچند در تاریخ ادب ایران بی‌مانند است و تاکنون هیچ اثر ادبی با این دقت و موشکافی و صرف وقت تصحیح

و انتقاد و معرفی نشده است، جا دارد مصحح که صلاحیت کافی دارد در رساله‌های جداگانه یا در ضعائم چاپهای بعد مساله کرامات را که ظاهراً خرافی می‌نماید بهتر و بیشتر بشکافد (۳). زیرا اندیشه‌های عرفانی در یک زمینه خشک و عاری از فرهنگ و در رویارویی و تضاد با چیرگی اندیشه‌های خودبینانه خشونت‌آمیز خلاصه آنکه در میدان مبارزه‌ای نابرابر رشد کرد. آن‌گاه که خونریزیهای عاری از معارف، مسلح به سنگدلی همه دلاوران و مردان بلنداندیشه را کشته و با خنجر خون‌چکان بر بالای سر بقیه‌ایستاده‌اند معدودی افراد آگاه وطن‌پرست دانشمند، ولی خلع سلاح شده که دشمن حتی رای و ایمان و اعتقاد عوام را هم از آنها دزدیده است و بدون پشتوانه و یاری مردم و فرمانروایان، جز آنچه کرده‌اند چه می‌توانستند بکنند. مسلم است کلام و بیان بزرگان ما در میان فشارها و محظورات چندبعدی چه از سوی فرمانروایان و چه از سوی متعصبان خشکاندیش در یک عصر فساد و تاریکی و خدعه جز آنگونه که امروز به ما رسیده به گونه دیگر نمی‌توانست بیان شود و پایدار بماند.

اگر کراماتی به بزرگان صوفیه نسبت می‌دادند و آنها نیز با تساهلی انکار نمی‌کردند نمی‌توانستند پایا بمانند. ابزار کار همه مریدان و آموزگاران جوامع همین مردم هستند که به گونه‌ای باید آنها را آماده شنیدن و پذیرش آموزشهای اجتماعی نمود و در راه جلب این مردم (طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد) با اینهمه شخصیت‌های بزرگ چون ابوسعید با زبان بی‌زبانی به افراد مصرّ و نادان ولی پاکدل و باایمان می‌فهمانیدند کرامت واقعی چیست، و آنها باز روی باورهای قلبی هرچند کرامتی نمی‌دیدند خود وجهی بر آن می‌افزودند.

یکی نزد ابوسعید می‌رود و از او کرامتی می‌طلبد. شیخ پاسخ می‌دهد: "بزرگان از خرابی‌ها می‌آیند و از ظلمها بیزار می‌شوند و توبه می‌کنند و نعمتها رزقا می‌کنند و از اطراف عالم سوختگان می‌آیند و از ما اورا می‌جویند. کرامت بیش از این چه بود؟" (۴)

آری در آن گیر و دار جهل و عرصات تعصب و نادانی این بزرگان باز صراحت بیش از اندازه به کار می‌بستند ولی امروز با امکانات فراوان و اینهمه وسائل گفتن و نوشتن باید داوریمان منصفانه باشد محظورات زمان را شاید که در نظر آریم و بر آن همه گفته‌ها و شهادتها درود بفرستیم. "از شیخ سئوال کردند بر جنازه شما کدام آیت از قرآن را بخوانند. شیخ گفت باید این بیت را خواند:

خوبتر اندر جهان از این چه بود کار  
دوست بر دوست رفت و یار بر یار" (۵)

و از اینگونه پاسخ‌های غیرمستقیم ولی صریح شیخ فراوان داده است: "شیخ ما گفت: آنک در آن دیه ما مردی بود یک منی بگرد؛ اسبی روزی از وی هلاک شده بود. آن دیگر گفت تاوان بازدهیم مرد گفت: "من نخواهم الا اسب خود بعینه" به جنگ در شدند از این سوی و آن سوی تا آنکه هزار مرد ورنه (برنا) کشته شد و زنانشان بیوه و کودکانشان یتیم شدند و کوشکهاشان خراب کرد همه سبب من آن مرد... (۶)

پارهای گفته‌ها هیچ‌گونه تعبیر و تفسیری نمی‌پذیرد و تنها درخور اندیشیدن است. شیخ ابوالحسن خرقانی به یوسعید گوید: "... تو عزیزتر از آنی که ترا به مکه برند کعبه را به تو آرند تا ترا طواف کند." (۷) اما کار اساسی و درخور انتقاد تلاش ۲۵ ساله کسی است از تبار پاکان و بزرگان و از همان سرزمینهای ادب‌پرور خاوران، دکتر شفیع کدکنی که پس از گذشت ده قرن بی‌آنکه ادعائی داشته باشد کاری عرضه کرده است به همان عظمت کار "محمد سوره" جامع زندگی و حالات و گفتار و رفتار ابوسعید. جامعه ادبی ما باید وثوق داشته باشد اگر اقبال آشتیانی‌ها، بهمنیارها و فرورانفرها و همایی‌ها و قزوینی‌ها از میان رفتند در مکتب همانها شاکردی پرورش یافته است که وجوه امتیازی بیش از آنها دارد. با آنکه از ستایش و مدح ناخشنودم ولی این ناسپاسی است که قدر هر کار و هر اثر و هر فرد را به جای خود نشناسیم و نشناسانیم. این کتاب که در نظر اول دشوار و پیچیده به نظر می‌رسد در اثر صرف وقت و دقت و دانائی و احاطه مصحح آن بر فرهنگ و ادب ایران و عرب چنان تنظیم شده که برای مطالعه همه افراد آماده است و حا دارد که ایرانیان همراه دیوان حافظ و آثار مولوی و سعدی و فردوسی و نظامی آنرا به عنوان گرانبهارترین میراث فرهنگی و فکری چون حرز جواد با خود داشته باشند زیرا هر لحظه‌ای را که به آن بپردازند از پربهاترین و پربارترین لحظات عمرشان به شمار خواهد آمد.

این کتاب هرچند در قرن ششم نوشته شده ولی نثر آن به نثر اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم شباهت دارد. مگر آنکه از واژه‌های عربی بیشتر استفاده شده است. نثر فارسی در آغاز که همان از قرن چهارم آثاری به‌جای مانده با لغات فارسی بیشتر مانوس بود. شاید اگر آثاری از پیش از قرن چهارم به‌جای مانده بود (مانند کتبی که به‌اویرید درباره دین تازه‌اش نوشته یا آنچه به تشویق یحیی برمکی ترجمه شده) می‌دیدیم کمتر اثری از واژه‌های عربی دارد. کما اینکه شعر هم به همین‌گونه است. و آثار نثر نشان می‌دهد هرچه بر گذشت زمان افزوده می‌گردد نویسندگان

به لغات عربی بیشتر می‌کنند. هرچند در سده‌های نخستین آثار نویسندگان بیشتر به زبان عربی بوده است. به هر روی نثر محمد منور نثری شیرین و فصیح است به ویژه هنگام نقل قول از ابوسعید حالت خاص می‌گیرد و می‌توان احتمال داد بسیاری از گفته‌های ابوسعید در زمان محمد منور همچنان بر زبانها جاری بوده و این است که سخن محمد منور طعم نثر قرن پنجم را دارد.

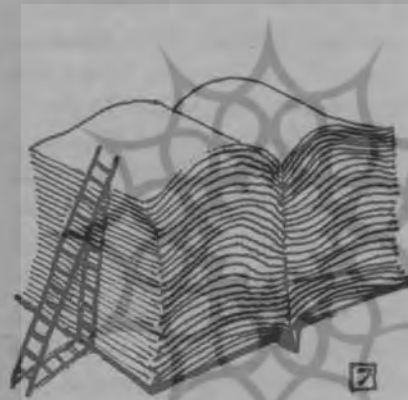
خواجه عبدالله انصاری یا ابوسعید تقریباً هم‌عصر بوده است ولی ابوسعید به او اعتنائی ندارد بلکه به سراغ صوفی یا وسعت مشربی چون بلحسن خرقانی می‌رود. خواجه عبدالله انصاری بیشتر آثارش به زبان عربی است و نسبت به مبادی دین بسیار سختگیر بوده و مریدان را دستور (حد) و (تعزیر) می‌داده است. و حال آنکه ابوسعید گویا از هیچ پدیده‌ای در عالم رویگردان نبوده و خود سماع می‌کرده و مریدان را به حال وجد و نشاط می‌آورده و (بیت) می‌خوانده است. گویند خواجه عبدالله انصاری ۶۰ هزار بیت عربی سروده بود و حال آنکه ابوسعید از این قیده‌ها رها بود و همه هم او مصروف ترک تعصبات و پرورش روح آزادگی و انسان‌دوستی می‌شد.

ابوسعید ابوالخیر در ۳۵۷ تا ۴۴۰ زیسته است. در زمان او تا سالها پس از مرگش "زمین مزین به مکان مشایخ بزرگوار که اوتاد زمین طریقت و اقطاب عالم حقیقت بودند" (۸) بود. و در آن‌گاه "... همت‌ها بر طلب شریعت مقصور و سهم‌ها موقوف بر سلوک طریقت... (۹). اما در زمان تدوین و انتشار مقامات اوضاع زمانه دیگرگون بود. در سال ۵۷۴ محمد منور چهره‌ای دیگر از گذشت روزگاران را نشان می‌دهد یعنی در طول صد سال از درگذشت ابوسعید آنچه رفت و در میهنه، علی‌الخصوص... و به حقیقت در جمله بلاد خراسان هیچ موضع را درین حادثه آن بلا و محنت و آن خرابی و شقت نبود که میهنه و اهل آن را... در نفس میهنه بکشد و پانزده نفر از فرزندان شیخ خرد و بزرگ به انواع شکنجه از آتش و خاک و غیر آن هلاک کردند و به شمشیر شهید گردانید... بزرگان دین و پیشوایان طریقت به نقاب خاک محتجب شدند روزگار قحط مسلمانی و عزت دین پدید آمد" (۱۰) و سخن محمد منور از حمله غزها به خراسان است.

در سال ۱۳۴۴ که استاد فروزانفر کار تصحیح اسرارالتوحید را به حق و به‌جا به دکتر شفیع کدکنی پیشنهاد می‌کند، در قید حیات بود استاد هاشمی و... همچنین اما امروز به هنگام اتمام و انتشار این اثر آن بزرگان "در نقاب خاک محتجب شدند" و

افسوس آن دُهاات زمانه نیستند تا نتیجه کار را باز بینند و بر آن نقد نویسند.

باری در این اثر از واژه‌های فارسی و عربی گرفته تا اصطلاحات و اماکن تاریخی و جغرافیایی و شخصیتها و احادیث و آیات و شعرها و گفته‌ها همه مورد بررسی قرار گرفته و توضیحاتی هرچند کوتاه ولی جامع درباره آن همه می‌بینیم و تقریباً به تمام پرسشهای خواننده با هر میزان سواد پاسخ داده شده است و متن، مورد بررسی ادبی و انتقادی قرار گرفته. درباره رویدادها، رخداد درست از نادرست مشخص شده است منجمله جعلیاتی که درباره خرقه یخشیدن ابوسعید به شیخ الاسلام احمد جام زنده‌پیل به اثر راه یافته نمایان گردیده است (۱۱) حتی درباره خرافاتی که معمولاً پس از درگذشت رهبران مردم به آنها نسبت می‌دهند سخن انتقادی رفته است.



این مجموعه شامل دو جلد کتاب است در ۱۰۶۳ صفحه که هر جلد را استاد بخش نامیده است. در بخش اول پیشگفتار و مقدمه‌های متنوع است درباره شناسایی ابوسعید و محیط زندگی و حالات و اندیشه‌ها و درگذشت و مدفن و حتی اولاد او. و نیز درباره محمد منور نویسنده کتاب و چاپهای اسرارالتوحید و سبک و زبان کتاب پژوهشی کافی و انتقادی شده است. در همین بخش متن اسرارالتوحید به گونه‌ای کاملتر از آنچه تاکنون انتشار یافته آمده است. در پایان بخش اول ضمن سایر فهرستها، فهرست تازه‌ای می‌بینیم زیر عنوان "برگزیده" اهم نسخه بدلها که در آن اختلافات ذکر گردیده است.

بخش دوم کار اساسی را دربر می‌گیرد یعنی تعلیقاتی که استاد شفیع کدکنی بر لغات و اصطلاحات و اعلام تاریخی و جغرافیایی و اشعار عربی و فارسی و احادیث و... نوشته است سپس فهرست نهائی که خواننده را می‌تواند به جزء-جزء نوشته‌ها رهنمون شود.

دقت تحسین برانگیز مصحح در مفاد مقامات و برداشتهای منطقی از گفته‌های مجمل مولف و نشان دادن ریشه و اصل پارهای گفته‌های منسوب به شیخ ابوسعید تا تعلیقات گوناگون ادبی و تاریخی و جغرافیایی، همه و همه این اثر را بسیار قابل استفاده و پربار ساخته است که برای هر فصل صاحب نظران و اساتید تاریخ و جغرافیا و... باید اظهار نظر کنند و آن همه از یک تن ساخته نیست.

نکاتی هرچند جزئی و غیرقابل اعتنا به نظر نگارنده رسیده است که ابراز می‌دارم تا چنانچه مصاب تشخیص داده شد مورد بررسی و تجدید نظر قرار گیرد و چنانچه برخط بودم یا توضیحات روشنگرانه رفع ابهام از من و شاید دیگری که چون من می‌اندیشند خواهد شد.

۱ - استاد به وزن و آهنگ شعر برای دریافت تلفظ صحیح واژه‌ها بهتر است با احتیاط و احتمال همراه بوده و قطعیت نداشته باشد. زیرا می‌دانیم شعرای فارسی‌زبان برای ترمیم وزن گاه بلاهای عجیب و غریب بر سر واژه‌ها می‌آورند تنها در شاهنامه به موارد بسیاری برمی‌خوریم که وزن شعر شاعر را مجبور کرده است تلفظ نامی یا واژه‌ای را به دو گونه بیان کند. در تعلیقات اعلام تاریخی ص ۶۹۸ برای تشخیص تلفظ صحیح نام خاندان (حمویه) از این روش استفاده شده و به شعری استناد شده که نام گوینده آنهم نیامده است. "... اسم این خاندان حمویه با تشدید میم تلفظ می‌شده چنانچه در وزن و قافیه این شعر دیده می‌شود...

کرد در کار خواجه دو جهان

شیخ فا سعد دین حمویه

مگر آنکه تلفظ صحیح (حمویه) همین باشد و شعرا برای آگاهی مبتدیان آورده باشند (۱۲).

۲ - در همین جا باید افزود در اشعار عرفانی قواعد شعر نیز در بسیاری از موارد فدای مفهوم شده بویژه قافیه هرگاه که بندی بر بال پرواز اندیشه بود. توسط شعرای عارف نادیده گرفته شده است. نمونه بارز آن برخورد ویژه حافظ با اصول قافیه است (۱۳).

و اعتراض مولانا به قید قافیه و به تنگ آمدن او از از قافیه‌اندیشی نمونه دیگری از این آزاداندیشی شعرای عارف است. در ص ۴۸۱ تعلیقات مباحث لغوی و... برای توجیه جواز کاربرد سرما به جای سرما درباره بیت زیر از اسرارنامه عطار:

چو عشقت همدم و همراه باشد  
ترا سرما نه و گرما نباشد

استاد فرموده‌اند: "که قافیه آن آشکارا غلط است شاید صورت درست آن "گرما

باشد " بوده است تا قافیه درست شود " به پندار من در شعر عطار اگر صورت درست را همان "گرما نباشد" بدانیم مفهوم عرفانی شعر بهتر بیان می‌شود، و یک تخلص کوچک از اصول قافیه برای بیان مفهوم بهتر قابل اغماض است. معنی شعر در این صورت چنین است: اگر عشق با تو همدم و همراه باشد دیگر تو از سرما و گرما باکی نداری یعنی نه گرما را حس می‌کنی و نه سرما را ولی اگر سرما را حس نکند و گرما را حس کند خلاف از خود بیخود شدن و حالت محو بودن عاشق به جمال یار است. در عوالم روحانی به هنگام جذب عرفا گرما را هم حس نمی‌کردند کما اینکه از گرمائی که به عرفا نسبت می‌دهند یکی هم آن است که آتش را در دست می‌گرفتند و نمی‌سوختند یا به هنگام دیگ جوش دادن شیخ آستین را بالا می‌زد و دست خود را تا آرنج در دیگ جوشان فرو می‌کرد و می‌گرداند و دیگ جوش را که حال آتش یا آبگوش بود تبرک می‌نمود.

۳ - در ص ۶۰۳ تعلیقات ذیل خواجه مسعد آمده است: "شاید ضبط درست این نام مسعد باشد زیرا در هیچ جای دیگر چنین نامی دیده نشد ولی مسعد بسیار رایج است" من به درستی نمی‌دانم و نظر خود را بیان می‌کنم تا چنانچه مناسب دانستند دربارۀ آن بررسی کنند. آیا می‌توان این اشتباه را ناشی از رعایت رسم الخط و بیژهای از سوی کاتبان دانست؟ همانگونه که می‌دانند در رسم الخطهای قدیم (حال نمی‌دانم درست در چه تاریخی این شیوه اتخاذ شده) دیده شده که املای پارهای واژه‌های فارسی یا اسمهای عام و خاص را برای رعایت زیبایی خط تغییر می‌دادند. آیا در مورد اسمهای عربی هم که به هر روی حاوی معنی خاصی است و از واژه‌های نشأت گرفته این شیوه را بکار می‌بردند؟

۴ - در همین صفحه "به گریستن ایستادن" چنین معنی شده: "شروع به گریه کردن شاید در این مورد و موارد مشابه آن توجه به برداشت آقای سعیدی سیرجانی از واژه (ایستادن) به عنوان فعل معین بی‌فایده نباشد. آقای سعیدی که (یادداشت‌های عینی) را چاپ کرده است در مقاله "ساده بسیار نقش (۱۴) با بهانه ساختن اینکه شاید شعر حافظ (جیست این طاق بلند استاده بسیار نقش) بوده اشاره به سبک نوشتن عینی که از نویسندگان تاجیکی بوده می‌نماید و ایستادن را فعل معینی می‌داند که شاید در عصر حافظ هم مورد استعمال داشته. به هر روی با توجه به اینکه نثر اهالی تاجیکستان چندان دور از شمال و شرق خراسان نمی‌تواند باشد، استاد شفییعی با تسلطی که بر مباحث لغوی و ادبی دارند جا دارد به این نکته نیز بپردازند.

۵ - نظم تعلیقات قدری آشفته است. به این توضیح که بر واژه‌ها به ترتیب، تعلیق نوشته نشده است. چه‌بسا واژه‌های در ص ۱۰۰ و ۲۰۰ تکرار شده اما در جایی که واژه‌های صفحه ۲۰۰ توضیح داده می‌شود توضیح آن آورده می‌شود مانند واژه دلچ که در ص ۱۰۴ ابتدا آمده است اما در آنجا به آن اشاره نشده هرچند ذیل خرقة و قبل از آن توضیح راجع به دلچ را هم می‌خوانیم. اما در صفحات پس از ۱۰۴ به خرقة ارجاع داده شده است. این‌گونه عدم رعایت‌ها خواننده مبتدی را سرگردان می‌کند.

۶ - در چندین جای کتاب اشاره شده است که این کتاب به منظور استفاده همگان تهیه شده است یعنی لغات بسیار ساده هم معنی شده است. با اینکه پارهای واژه‌ها به کرات و در اشکال گوناگون معنی شده است مانند (شدن) به معنی رفتن. اما پارهای



واژه‌ها با آنکه در فهرستها آمده معنی نشده است و بی‌گمان در این موارد مبتدیان با دشواری روبه‌رو می‌شوند. در ص ۴۵ و نیز در ص ۱۳۷ این جمله دو بار آمده است "اینجا بشریت نمائنده‌ای، اینجا نفس نمائنده‌ای" توضیحاتی پیرامون نفس و بشریت از دیدگاه عرفا داده نشده یا مفهوم (نمائنده‌ای) در اینگونه شیوه نگارش لازم بود نشان داده می‌شد. شاید هم من نتوانسته‌ام معانی آن را بیایم که این هم باز خود به هر روی مشکلی است.

۷ - در پارهای موارد گفتگو درباره درستی و نادرستی ضبطها، معنی کردن واژه‌ها را از یاد برده است. از آن‌گونه است (بجوب سرسینه) در ص ۵۲۷ تعلیقات که ذیل این جمله تنها دلالتی بر صحت ضبط (چوب سرسینه) آورده‌اند و احتمال داده‌اند حرف واو عاطفه از بین (سر) و (سینه) ساقط شده است ولی برای ترکیب بالا معنی مستقلی نیاورده‌اند.

۸ - در پارهای موارد توضیحات داده

شده در مورد معنی واژه‌ها تنها برای افراد مطلع می‌تواند مفید باشد و مبتدیان ممکن است درمانند. در ص ۴۹۶ توضیحاتی که درباره (مقام) داده‌اند روشنگر و بسنده هست اما معانی (مقام) را نیاورده‌اند تنها فرموده‌اند نقطه مقابل حال و سپس به هزار و یک مقام ارجاع داده‌اند. در آنجا نیز برای مقام معنی آشکاری که دشواری مبتدیان را آسان کند نیاورده‌اند.

۹ - پارهای معانی بسیار کوتاه و به قول امروزها (تلگرافی) است. از آن‌گونه است معنی "طالب علمی" در جمله‌ای از ص ۲۴ "بوقت طالب علمی به سرخس بودیم" در ص ۴۷۹ تعلیقات آورده‌اند "طالب علمی: تحصیل علم، طلب علم" که من می‌پندارم از این جمله و اصطلاح مزبور مفهوم (دوران دانشجویی) یا (هنگامی که به طلبگی علم بودیم) بهتر دریافت می‌شود: بوقت طالب علمی = هنگامی که درس می‌خواندیم.

۱۰ - در چندین مورد محدود دست‌نویسهای نخستین را بی هیچ تغییر و حک و اصلاح به دست چاپ سپرده‌اند که اگر پندار من صحیح باشد باید پذیرفت در ضمن انجام چنین کار عظیمی این پیش‌آمدها باید محتوم و ناگزیر باشد. هرچند این موارد ایرادی اساسی نیست ولی خوب در کار استاد شفییعی انتظار هست همین موارد کم‌اهمیت نیز دیده نشود. از اینگونه است معنی ادیب، در ص ۴۵۷ آمده است: "معلمی که در دبیرستان (مکتب‌خانه به زبان امروز) کودکان را توشن و خواندن می‌آموخت" شاید اگر نوشته می‌شد "معلمی که در مکتب‌خانه (دبیرستان امروز) ... بهتر می‌بود.

۱۱ - در ص ۴۷۹ تعلیقات در معنی به پر چشم آمده است: "مفهوم کلمه روشن است یعنی گوشه چشم ... شاهد دیگری برای پر چشم در جایی ندیدم ... به آگاهی می‌رساند (پر) به معنی (گوشه) هم‌اکنون نیز در گویش اهل کرمان رایج است (۱۵) و کاربرد دارد. هنگامی که می‌خواهند بگویند (به گوشه قبای فلانی برخورد) می‌گویند (به پر شال یا به هر چیز دیگر که زاویه‌دار است (پر) می‌گویند: پر نارنگی، شاید کناره قبا را نیز به همین مناسبت که زاویه‌دار است (پر قبا) می‌گویند.

بگذریم از این کوتاه‌نظریها که بیانه‌ای به دست داد تا درباره این اثر بزرگ با گفتگو عشق‌ورزی و دادوستدی داشته باشیم. انتشار این مجموعه "آرزنده" فرهنگ را باید به جامعه ایرانی تبریک گفت چون به حق در سلسله انتشارات پژوهشی و ادبی که به گونه‌ای با فرهنگ ریشه‌دار ایرانیان ارتباط دارد هیچ یک از دانشمندان ما کامیاب نبوده‌اند این‌گونه

اثری جامع را با کمترین لغزش و بیشترین ارزش عرضه کنند. و طبیعی است چاپ اول این گونه کتابها نمی تواند به کلی از همه عیوب مبری باشد و اگر همه گفته های ما بی پایه و اساس باشد ناگزیر یکی دو غلط چاپی به کتاب راه می یابد که در برابر عظمت کار واقعا ناچیز و غیرقابل ذکر است ولی ما نیز که خود سراپا عیبیم خطا نیست که اگر در میان عیوب چابکتر از بیان زیباییها باشیم چه اینکه دود آهی در آینه ادراک ما نیز نیفتاده است مثلا در ص ۵۲۷ تعلیقات آمده است:

گیرگفتش ای امام هر یکی  
در وجود آمد مرا، دی کودی

که مسلماً صحیح (کودکی) است یا در چند جا نمی دانم حروف محکم نخورده یا جا افتاده یا غلط چاپی است که امید می رود در چاپهای بعدی همین اشکالات بسیار کوچک و ناچیز هم نباشد. باری با آنکه در آغاز قصد داشتم برخلاف همه، نقدها به علت عظمت کار تنها به ذکر مزایای این کتاب بسنده کنم روح عیبجو مجال نداد. این هزار صفحه کتاب که هر صفحه اش در آمیخته با دهها مزایاست دیگر من با این قلم تنبل و درمانده و ناتوان و انواع محظورات چه بگویم که گویا تر از خود اثر باشد؟ و آن هزار صفحه سراسر مزایا را این چند کلمه نقد (که الحق به نق و نق بجهای بهانه گیر می ماند) چه زبان.

۱- گرمان هر چند از دیرباز مهد عرفای بزرگ چون شاه نعمت الله ولی و عماد فقیه بوده است.

۲- اسرار التوحید، بخش اول، باب دوم، ص ۶۹.

۳- مطالب ص ۶۳ تا ۱۰۵ مقدمه بحثی مستند ولی به نظر من حاوی جنبه های جامع الاطراف گرامات نیست.

۴- اسرار التوحید، بخش اول، ص ۲۸۱.

۵ و ۶- اسرار التوحید، بخش اول، ص ۳۴۶ و ۲۵۵.

۷- اسرار التوحید، بخش اول، ص ۱۳۷.

۸ و ۹ و ۱۰- اسرار التوحید، بخش اول، ص ۵ و ۴ و ۳.

۱۱- مقدمه اسرار التوحید، بخش اول، ص پنجاه و هشت و پنجاه و نهم.

۱۲- در کتب لغت نمی توان واژه های یافت که از آن به نحوه تلفظ صحیح (حمویه) رهنمون باشد.

۱۳- به حافظ شناسی، جلد ۵، ص ۱۱، قافیه در شعر حافظ استاد دکتر ضیاء الدین سجادی مراجعه شود.

۱۴- حافظ شناسی، ج ۳، ص ۱۰۰.

۱۵- و پاره های واژه های محلی دیگر که در گرمان و خراسان مشترک است مثل (رازینا) راه پله و ...

اخیر در کار تصحیح متون با ارزش و نامدار به توفیقاتی نائل آمده، تصحیح و تعلیق به حواشی مفید شده است.

کتاب از انساب پیامبر اکرم (ص) آغاز می گردد و در حقیقت کهن ترین و اصیل ترین سیرت رسول الله به شمار می آید و سپس از خلفای راشدین سخن می گوید و حکومت امویان و ماجرای ابومسلم خراسانی و حکومت یافتن عباسیان تا خلافت المسترشد بالله، ...

شایسته ذکر است که این بخش بسیار مهم از تاریخ نامه طبری که در حقیقت تاریخ ایران اسلامی به شمار می آید تاکنون منتشر نشده بوده است. هر چند، چنانکه مصحح در مقدمه خود (صفحه ۳۰) اشاره کرده است چاپ سنگی از این کتاب به سال ۱۲۹۱ هجری به صورتی بسیار مغلوظ و آشفته و آمیخته با اشعار فارسی رکیک ارائه شده است، ولی بسیار لازم و ضروری بود که چاپی انتقادی از این تاریخ بزرگ و معتبر تاریخ ایران که گذشته از زیبایی نثر، و شیوایی شیوه بیان، از جهت لغوی از پشتوانه های واژگانی زبان فارسی است، ارائه گردد.

البته مصحح اثر، در مقدمه کتاب خود توجیه عنوان کتاب را بر پشت جلد "گردانیده" منسوب به بلعمی "آورده است و نشان داده است که این اثر هر چند به نام بلعمی است ولی از او نیست، همچنان که بسیاری آثار دیگر از قدیم ترین ازمینه تا هم امروز چنین سرنوشتی داشته است. از کارهای سودمند مصحح ارائه نسخه بدل هائی از دیگر نسخه های اساس کار او است، هر چند که آن چنان که در مقدمه ذکر شده، این اثر چندان قابل مقابله نبوده است، ولی این مقدار نمودار تفاوتها و همسانی نسخه ها است.

کار بسیار شایسته دیگر مصحح گردآوری واژه نامه، مسووظ از این متن کهنسال و گرامی هزارساله، مقدم بر تاهنامه اثر بزرگ و نامدار فردوسی است که گذشته از واژه ها، ترکیبها و کنایه ها و استعاره ها را نیز شامل می شود و قریب به ۱۵۰ صفحه از تعلیقات را دربر می گیرد!

تعلیقات مصحح با اجمال و اختصار، حاوی ضروری ترین یادداشتها برای تکمیل اثر است. دیگر فهرستها که شامل فهرست و آیه های آیات قرآنی است و فهرست امثال و حکم و اشعار و ابیات و نامها نیز به جای خود سودمند است.

اینک که آقای دکتر محمد روشن در تصحیح این بخش از تاریخ نامه طبری توفیق یافته و آن را به پایان برده است باید انتظار داشت که خود به بخش نخستین تاریخ نامه طبری که از جهت افسانه ها و اسطوره های تاریخ باستانی ایران گنجینه های است اهتمام ورزد.

تاریخ نامه طبری

(گردانیده، منسوب به بلعمی)

با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن

۳ مجلد (۱۹۰۵ + ۷۱ ص)

تشریح، تهران، ۱۳۶۶

## تصحیح

# یکی از کهن ترین آثار زبان فارسی

علی دهباشی

دل بستن به این باور که در طول دو سه قرن نخستین حمله اعراب، سکوت کامل بر ایران حاکم بوده است آسان نیست، خاصه پس از این دو سه قرن یکباره با آثار ارجمندی از شعر و نثر روبه رو می شویم که از نمونه های آغازین نمی تواند باشد.

شعر رودکی و ۵۰ و ۶۰ تن از همعصران او، و نیز آنچه از نثر به دست است همچون مقدمه شاهنامه، ابومنصوری و "ترجمه" تاریخ نامه طبری و "تفسیر طبری" از چنان استواری و رسائی برخوردار است که نمی توان آن را در شمار آثاری به حساب آورد که از پشتوانه دیرین و کهن تربی بهره برده باشد. چنانکه می دانیم و در کتابهای تاریخ ادبی مسطور است از کهن ترین نمونه های بازمانده از آثار منثور فارسی، دو سه کتاب بیشتر نمی شناسیم، نخستین آن "مقدمه" شاهنامه، ابومنصوری است که با دروغ بسیار شمار صفحات آن بسیار اندک است و در حد رساله ای مغرور هم نیست، و آن به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی کشته سال ۳۵۱ هجری منسوب است که وزیر خود ابومنصور معمری را بر آن داشت که آن را گرد آورد، و این کار به سال ۳۴۶ صورت پذیرفته است. هر چند این رساله کوتاه ده دوازده صفحه ای را علامه فقید محمد قزوینی با دقت و صحت تمام در "هزاره" فردوسی در مجموعه گفتار درباره فردوسی به چاپ رسانیده است، ولی قلت و کوتاهی گفتار چندان است که از جهت بررسیهای نثری و مذاقه در جهات دستوری و صناعات ادبی آن را نمی توان ملاک و ضابطه قرار داد.

خوشبختانه، دومین اثر تاریخ دار به جای مانده از کهن ترین نثر فارسی، همین تاریخ طبری است که اینک به اهتمام آقای محمد روشن، که خود در طول ۲۰ و ۲۵ سال